

زمینه‌های بهره‌گیری از عقل در فقه شیعه

سعید قماش

چکیده

عقل آدمی ظرفیت چشم‌گیری در دستیابی بسیاری از ملاکات احکام فقهی دارد خواه این دستیابی از طریق سیر و بررسی در متون دینی باشد یا بیرون از آن، چراکه احکام فقهی در یک دسته‌بندی به دو قسم تأسیسی و غیر تأسیسی بخش‌بندی می‌شود و احکام غیر تأسیسی نیز به دو قسم عقلی و عقلایی تقسیم می‌گردد و قلمرو این دسته از احکام، در فقه گسترده و سهم عقل نیز در فهم ملاکات آنها غیر قابل انکار است. از این رو، فهم ملاکات احکام نه تنها امری ممکن است بلکه ضرورتی است که بایستی در دو قلمرو استنباط احکام شرع و تشخیص احکام حکومتی آن را باز شناخت.

بحث کنونی در باره ظرفیتها و زمینه‌های بهره‌گیری از عقل در فقه شیعه است و لزوماً نظر به آنچه از سوی فقیهان در گذشته انجام داده‌اند نیست، همان گونه که بسا نتوانسته باشیم به همه ظرفیت‌های موجود در فقه شیعه بپردازیم بلکه نگاهی نه چندان روشن به گستره‌ای بزرگ است. مطالعه در آیات شریف قرآن و احادیث معتبر دینی که در بردارنده احکام هستند و گاهی به علت و ملاک احکام اشاراتی دارند و از دیگر سو، پرسشهایی که گاهی در روایات از ملاک و علل احکام شده است، گواه بر این توانایی برای عقل بویژه در بسیاری از احکام غیر عبادی است. به نظر نگارنده



بایستی در این سخن که، «لاشیء أبعد عن دين الله من عقول الرجال»^۱ تأمل کرد؛ زیرا این سخن اولاً در متابع روایی دیده نشده است، ثانیاً بر فرض وجود، خبر واحد است و نمی‌توان همه فقّه را زیر سیطره آن قرار داد و پاسخ مسأله مهمی؛ مانند قلمرو کارایی عقل را از آن دریافت کرد؛ زیرا این یک مسأله فقهی نیست که با یک یا دو روایت بتوان آن را مورد نفی یا اثبات قرار داد. ناگفته نماند که پاسخ به این مسأله می‌تواند از سوی نصوص دینی داده شود و چنین امری، غیر منطقی و غیر عقلی نیست ولی در نصوص دینی پاسخ روشن منفی به این مسأله دیده نشده است بلکه همان گونه که گفته شد، مطالعه در نصوص دینی می‌فهماند که ظرفیت عقل در فهم بسیاری از ملاکات احکام چشمگیر است و به هیچ وجه نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

عقل و کشف ملاکات

ملاک در لغت به پایه، قوام و نظام هر چیزی گفته می‌شود.^۲ ملاک، یعنی چیزی که به آن اعتماد می‌شود. در نوشته‌های اندیشمندان اصولی شیعه، تعریفی از ملاک دیده نشده است. با نگاه به معنای لغوی آن و با توجه به این که در پاره‌ای موارد آن را به کار برده‌اند، باید گفت: ملاک حکم چیزی است که پایه و مبنا برای اعتبار و جعل آن قرار می‌گیرد.^۳

واژه ملاک در نوشته‌های اصولی و فقهی شیعه در دو معنا به کار می‌رود. در یک کاربرد، منظور از ملاک، مصلحت یا مفسده‌ای است که موجب جعل و اعتبار حکم می‌شود. در این معنا، ملاک حکم همان علت ثبوتی حکم، قلمداد می‌شود؛ مانند این که گفته می‌شود، علت جعل تقصیر در نماز مسافر، جلوگیری از سختی است.

ملاک به این معنا هم‌ردیف معنای حکمت حکم است.^۴ معنای دوم ملاک، عناوینی است که در متون دینی و نوشته‌های فقهی به عنوان نشانه، علامت و معرف برای تحصیل مصالح احکام قرار می‌گیرد؛ مانند «سفر» که ملاک برای تقصیر در نماز است. این گونه ملاکها، عناوینی هستند که با

۱ - ناگفته نماند روایاتی از این دست که می‌گوید «لیس شیء أبعد عن عقول الرجال من تفسير القرآن» وجود دارد ولی سخن ما در تفسیر قرآن نیست. بحار الانوار، مؤسسة الوفاء، بیروت، چاپ دوم، ج ۸۹، ص ۱۱۱.

۲ - ابن منظور، لسان العرب.

۳ - سید محمد باقر صدر، دروس فی علم الاصول، ج ۲، ص ۲۸۹.

۴ - محمد تقی حکیم، اصول العامة للفقّه المقارن، ص ۲۲.

وجود آنها حکم احراز می‌شود، تا مصلحت و حکمت مورد نظر شارع تأمین گردد. آنچه در بحث کنونی، یعنی عقل و کشف ملاکات مد نظر است، معنای نخست، یعنی علت ثبوتی است و ما بحث را در سه عنوان پی می‌گیریم.

الف) عقل و امکان کشف ملاکات؛

ب) ضرورت کشف ملاکات؛

ج) عقل و تصرف در نصوص؛

الف) عقل و امکان کشف ملاکات

یکی از ظرفیتهای به کارگیری عقل در فقه شیعه کشف ملاکات است. کشف ملاکات می‌تواند در دو حوزه متون دینی و بیرون از متون دینی به میان آید. حوزه متون دینی بدین معناست که انسان با سیر و بررسی در متون قرآن و سنت (فهم از نصوص) بدون این که متن مصرح یا ظاهری در مسأله وجود داشته باشد، ملاک حکم را به دست آورد. البته این فهم بایستی روشمند بوده و بر پایه اصول و ضوابط پذیرفته شده و قابل دفاع در علم اصول باشد؛ برای نمونه، تنقیح مناط یکی از روشهای فهم ملاک است.^۱ گاهی فقیه با سیر و بررسی در نصوص دینی و علاوه بر آن با سود جستن از واقعیتهای تجربه‌های اجتماعی، ملاک حکم را به دست می‌آورد؛ به عنوان مثال، برخی از فقیهان با دیدن انبوه قربانی‌هایی که در ایام حج، در سرزمین منی انجام می‌شود و همین طور اسراف و تبذیری که در این باره صورت می‌گیرد و از دیگر سو، با نگاه به موارد نیاز مصرف گوشت قربانی، با این پرسش مواجه می‌شوند که آیا براستی ملاک وجوب قربانی برای حجاج، تنها اراقه دم است و علت دیگری ندارد؟ ایشان با سیر و بررسی در نصوص قرآن و سنت و همین‌طور به ضمیمه دیگر دلیلهای شرعی می‌گویند ملاک وجوب قربانی اراقه دم برای اطعام است و از آنجا که در ایام حج با توجه به انبوه قربانی این امری میسر نیست دیگر چنین امری لزوم ندارد و بایستی قربانی را در مکانی دیگر انجام داد تا در راه اطعام مصرف شود.^۲

حوزه بیرون از متون دینی، بدین معناست که انسان بدون استمداد جستن از متون دینی ملاک

۱ - وحید بهبهانی، الفوائد الحائریة، ص ۱۴۷.

۲ - ناصر مکارم شیرازی، بحوث فقهیه حامة ص ۱۰ به بعد؛ ر.ک. امام خمینی (ره)، کتاب البیع، ج ۳، ص ۲۵.

حکم را در یابد (فهم مستقل از نصوص)^۱

از دیدگاه نظری هیچ مانعی برای فهم ملاکات احکام در دو حوزه یاد شده وجود ندارد و هیچ برهانی بر خلاف آن، یاد نشده است. تنها گروهی از دانشمندان اصولی شیعه، ادعا کرده‌اند که به لحاظ واقعیت، تحقق چنین امری در بیشتر موارد دشوار^۲ و حتی یافت‌نشده^۳ است اگر چه در برابر آن برخی گفته‌اند نمی‌توان به یک باره دست عقل مستقل را از فهم ملاکات کوتاه انگاشت.^۴

به نظر نگارنده برای بازشناسی ظرفیت توان عقل در فهم ملاکات احکام شرع، شایسته است چنین گفته شود در یک نگاه گسترده احکام شرع به دو دسته بخش‌بندی می‌شود، احکام تأسیسی، احکام غیر تأسیسی. احکام تأسیسی نیز به دو دسته تقسیم می‌گردند، احکام عقلی، احکام عقلایی. منظور از احکام عقلی یک رشته شناخته‌های فطری است که از واقعیت بهره‌مندند و خرد بشری آنها را می‌یابد و رابطه عقل با آنها، رابطه کاشف و مکشوف است؛ مانند شایسته بودن عدالت و ناشایسته بودن ستم.^۵ این دست احکام عقلی به دو دسته بخش‌بندی می‌شوند:

دسته یکم: احکام یا شناخته‌های خود بنیاد هستند، بدین معنا که از چیزی گرفته نشده‌اند و مبتنی بر آنها نیستند بلکه بسا احکام دیگر از آنها گرفته می‌شوند؛ مانند شایسته بودن عدالت و ناشایسته بودن ستم. این دو حکم از گزاره‌های ریشه‌ای و مستقل هستند که سرچشمه و پایه بسیاری از احکام اخلاقی، سیاسی اقتصادی و حقوقی به شمار می‌آیند و اساساً جهت‌گیری این دسته از احکام برای تأمین عدالت و زدودن ستم در روابط انسانی است. از این رو بایستی سایه گستر وضع قانون و فهم دین قرار گیرند. اساساً بسیاری از احکام فقهی در قلمرو حقوق مدنی و کیفری از مصادیق این دو شناخت بنیادین بشری، قلمداد می‌شوند و بدین رو ملاک بسیاری از این گونه احکام برای عقل روشن

۱ - اهل تسنن بر این باورند که بطور کلی عقل محض و مستقل از نصوص، توانایی فهم ملاکات احکام را ندارد و تنها باتکیه بر نصوص است که می‌تواند به حکم دست پیدا کند و بدین روست که عقل را در ردیف منابع احکام نمی‌آورند. وهبة الزحیلی، الاسس والمصادر الاجتهادية المشتركة بين السنة والشيعة، صص ۲۶ و ۳۱. محمد سراج، اصول الفقه الاسلامی، ص ۶۵ برخی از اندیشمندان شیعه بر آن باورند که عقل در پاره‌ای از موارد بطور مستقل نیز توان فهم ملاکات احکام را دارد. محمد حسین نائینی، فوائد الاصول، ج ۳، ص ۵۶.

۲ - سید محمد باقر صدر، پیشین، ص ۲۸۹.

۳ - ابو القاسم خویی، مصباح الاصول، ج ۲۲، ص ۲۶.

۴ - محمد حسین نائینی، پیشین.

۵ - ناگفته نماند، برخی از دانشمندان اصولی شیعه این دو مثال را در ردیف احکام و آرای عقلا می‌دانند که از واقعیت بی‌بهره هستند، محمد حسین اصفهانی، نه‌ایة الدراية، ج ۳، ص ۱۸.

است و احکام شارع نیز در این راستا جعل گردیده‌اند.

دسته دوم: احکام و شناخته‌های فطری و فرعی یا دیگر بنیاد است، بدین معنا که از دیگر شناخته‌ها گرفته شده‌اند و از شاخه‌های آنها قلمداد می‌شوند؛ مانند شایستگی مجازات مجرم، ناروایی کیفر بی‌گناه، ناروایی عقاب بدون بیان در امور کیفری، ناروایی تکلیف کردن به مجنون و نابالغ در امور عبادی، جبران زیان وارد شده، وجود خیار غبن و.... بنابراین ملاکهای این دسته از احکام نیز برای عقل روشن است و شرع نیز بر همین اساس حکم کرده است.

منظور از احکام عقلایی یک رشته توافقات و رفتارهایی است که مورد پذیرش آنان است و به علت نیاز و احتیاجات خود در روابط اجتماعی آنها را پدید آورده‌اند؛ مانند عمل به استصحاب، اماره بودن ید برای ملکیت، تمسک به ظواهر الفاظ، حکم به لزوم بیع، جعل انواع خيارات برای بیع، جواز تصرف در شیء حیازت شده، جواز بیع معاطاتی و به طور کلی بسیاری از احکامی که در قلمرو معاملات دیده می‌شوند. احکام عقلایی به این معنا، امور واقعی نیستند تا عقل آنها را کشف کند و بشناسد بلکه یک رشته اموری هستند که در پی نیازهای انسان پدید می‌آیند، از این رو احکام عقلایی نیز دو دسته‌اند. یک دسته احکام ثابت و همیشگی که وابسته به نیازهای ثابت انسان هستند؛ مانند تمسک به ظواهر الفاظ، دسته دیگر احکام عقلایی موقت یا عصری‌اند که وابسته به نیازهای عصری انسانند؛ مانند احکامی که مرتبط با برده‌داری است.

بسیاری از ملاکات هر دو دسته از احکام، یعنی احکام عقلی و عقلایی برای خرد بشر روشن است و مصالح و مفاسد آنها را می‌فهمد، بویژه این که بسیاری از این دو دسته احکام در قلمرو احکام غیرعبادی مطرح است و به اقرار بسیاری از دانشمندان شیعی ملاکات احکام غیر عبادی، اموری پنهان از عقل بشر نیست و عقل می‌تواند ملاکات بسیاری از آنها را دریابد. از این رو پاره‌ای از دانشمندان شیعی بر این باورند احکام شارع در باره امور غیر عبادی، اساساً ارشادی و تأکیدی است.^۱ بنابراین فهم ملاکات آنها بدون یاری جستن از شرع، ممکن است و اساساً شارع نیز در همین راستا حکم جعل می‌کند و امر جدیدی را نیاورده است؛ برای نمونه حضرت امام علیه السلام در باره مالکیت امام معصوم علیه السلام نسبت به انفال، ثروتهای طبیعی و به طور کلی هر آن چیزی که مالک ندارد می‌گوید،

۱ - حسینعلی منتظری، دراسات فی المکاسب المحرمة، ج ۲، ص ۵۴۶: «ان الاوامر والنواهی الواردة فی ابواب المعاملات والسیاسیات والجزائیات من قبیل الاحکام الارشادیه الی ما یدرکه العقل والنظر ایضاً بعد التنبه لها»؛ سید عبدالحسین لاری، التعلیقة علی فرائد الاصول، ج ۲، ص ۱۸.

مالکیت امام علیه السلام در این موارد، امری عقلایی است و میان همه دولت‌ها رواج دارد و اسلام در این باره چیز جدیدی را نیاورده و بر مشی عقلا حکم کرده است و اجازه حیازت و مالکیت ثروتهای طبیعی نیز امری عقلایی و شایع میان دولت‌هاست.^۱

احکام تأسیسی احکامی است که پیش از شارع سابقه ندارد و او پدید آورنده آنها بوده است، اینگونه احکام بیشتر در قلمرو عبادات دیده می‌شوند و ممکن است در برخی از موارد ملاکات آنها از خرد بشری پنهان باشد؛ مانند ملاک تعداد رکعات نماز، با این همه، نمی‌توان گفت به طور کلی دست عقل از فهم این گونه ملاکات کوتاه است؛ زیرا در این گونه احکام عقل می‌تواند اصل ملاک را درک کند، اگر چه ممکن است فهم برخی از خصوصیات و جزئیات آنها برای عقل ناشناخته باشد؛ برای نمونه عقل می‌تواند ملاک اصل وجوب نماز، طهارت یا روزه را دریابد، اگر چه ملاک وجوب برخی از خصوصیات آنها روشن نباشد. شاید گواه بر این سخن اسراری است که در باره عباداتی چون نماز، روزه، حج و... در نوشته‌های دانشمندان مسلمان بیان گردیده است. آیا چنین نوشته‌هایی نمی‌تواند گواهی بر فهم ملاکات و مصالح برخی از این احکام قلمداد شود؟

بر پایه گفته‌های یاد شده، می‌توان نتیجه گرفت، از دیدگاه نظری مانعی برای شناخت ملاکات و مصالح احکام وجود ندارد و از دیدگاه عملی نیز ملاک احکام شرع در زمینه عقلی و عقلایی برای عقل قابل دستیابی است. تنها در زمینه برخی از احکام تأسیسی شارع است که تا کنون ملاک آنها برای عقل روشن نشده است، اگر چه پس از این روزگار، ممکن است با توجه به نوآوری و تحقیقات دانشمندان آینده در دانش فقه و اصول، آنها نیز قابل فهم باشد و دلیل و برهانی بر نفی چنین امری دیده نمی‌شود. به طور کلی عقل موجودی تاریخمند است و تواناییهای آن در طول زندگی بشر نوسان و فراز و نشیب داشته است و مجموعه دانش او و حقانیت آنها در طول تاریخ یکسان نیست و آنچه که بر پایه روند کنونی دیده می‌شود، به سوی گسترده‌گی و عمق است از این رو، مانعی ندارد که عقل بشر امروز بسیاری از ملاکات را دریابد، اگر چه در گذشته این امکان را نداشته است. حتی اقرار برخی از دانشمندان امروزی مبنی بر دور از دسترس بودن حقیقت، از نشانه‌های کمال عقل بشری است که ناتوانی خود را در برابر ژرفای حقیقت و کاستی فهم انسان، احساس کرده است. اساساً بسیاری از دانشمندان در اواخر عمر خود به جهل خویش و گسترده‌گی و عمق حقیقت اقرار می‌کنند و نباید چنین

امری را گواه بر ناتوانی عقل بشر بر فهم ملاکات پنداشت. بر این پایه چنانچه نکوهشی در باره ناتوانی عقل بشر در باره فهم ملاکات و احکام شرع در روایات وجود داشته باشد، آیا می‌توان به عقل بشر امروز نیز گسترش داد و عقل بشر دیروز با امروز را یکسان قلمداد کرد آیا دانش و تجربه بشر امروز با بشر دیروز هم عرض هستند تا هنوز برخی از این دست روایات صادق باشند؟

ب) ضرورت و تأثیر کشف ملاکات و علل احکام

کاوش و دستیابی به علل و ملاکات احکام نه تنها امری ممکن بلکه ضروری است، شایان یادآوری است که پیامد کشف ملاکات و علل احکام برای تعدی کردن از نصوص شرعی و قیاس نمودن امور غیر منصوص به امور منصوص نیست بلکه غرض انگشت نهادن به نکته‌ای است که به طور مستقل کمتر میان دانشمندان شیعی به آن همت گماشته شده ولی ضرورتی است که روی‌آوری به آن موجب بالندگی بیش از پیش فقاہت می‌گردد.

در یک نگاه گسترده می‌توان ضرورت کشف ملاکات و علل احکام را در دو قلمرو به میان آورد:

۱- قلمرو استنباط احکام شرعی؛

۲- قلمرو تشخیص مصلحت و بیان احکام حکومتی؛

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۱- قلمرو استنباط احکام شرعی

به طور کلی احکام دین در پی استقرار اهداف و ملاکات خرد و کلانی است که مد نظر شارع قرار دارد و هر یک از آنها یا دسته‌ای از آنها، ابزار تحقق اهداف خرد و کلان شارع به شمار می‌آیند؛ برای نمونه، ملاک حرمت زنا حفظ نسل و کیان خانواده است^۱ و همین گونه ملاک حرمت خرید و فروش خون و فضولات انسان، نبود منفعت عقلایی و جلوگیری از اکل مال به باطل است و ملاک حرمت شراب حفظ نسل و سلامت روانی انسان است و... بر این پایه، همواره میان احکام دین و غایات و ملاکات آن، نوعی سنخیت و هماهنگی برقرار است و شناخت ملاکات و علل غایی احکام در ابواب و کتابهای گوناگون فقهی؛ مانند بیع، نکاح، جهاد و... کمک می‌کند تا احکام درست‌تر و به واقع نزدیکتر استنباط و بیان شوند. فقیهی که تلاش می‌کند تا اهداف و ملاکات شارع را در ابواب فقه به دست آورد،

۱- ملاک یاد شده در پاره‌ای از روایات نیز وجود دارد: شیخ صدوق، علل الشرایع، ص ۴۷۹.

در استنباط احکام تنها به قواعد اصولی بسنده نمی‌کند و اندیشه خود را در چارچوب تمسک به اطلاق و عموم نصوص و مانند آنها گرفتار نمی‌سازد بلکه با نگاه به همان قواعد اصولی، نصوص را از روزنه اهداف و ملاکات شارع که با واقعیت زندگی پیوند دارند، می‌فهمد. شناخت ملاکات احکام مشعلی فروزان برای فهم نصوص شرعی و دستیابی به احکام شرع، همپای نیازهای روزگار است؛ برای نمونه به یک استدلال فقهی صاحب جواهر اشاره می‌کنیم. ایشان با توجه به دو ملاک مهم حسن عدل و قبح ظلم در باره عدم لزوم اجازه ولی در نکاح دختر رشید و باکره و با توجه به تعارض روایات به عنوان یک احتمال در این باره می‌گوید:

بسا اعتبار (دلیل عقل) گواه بر سقوط ولایت باشد؛ زیرا اجبار کردن دختر عاقل و کامل (از سوی پدر) موجب ستم بر او می‌شود.^۱

ایشان در باره گسترش حرمت احتکار به موضوعاتی بیش از آنچه که در زبان روایات آمده می‌گوید:

از آنجا که حصر موضوع حرمت احتکار در چارچوب روایات، بسا موجب ستم و تنگی بر مردم گردد. بنابراین برای از میان برداشتن دشواری از مردم، موضوع حرمت احتکار را به هر موضوعی که موجب فشار بر آنها می‌شود، گسترش می‌دهیم.^۲

به دیگر سخن صاحب جواهر در استنباط موضوع حرمت احتکار بر این باور است که موضوع حرمت احتکار در باره کالاهایی است که مورد نیاز مردم است و احتکار آن موجب تنگی و سختی بر مردم می‌گردد و این برخلاف عدالت و موجب ستم است از این رو نبایستی احتکار را به موضوعاتی که در روایات آمده است، منحصر ساخت ولی چنانچه کالای احتکار شده تا آن اندازه مورد نیاز مردم نباشد، به گونه‌ای که آنان را به سختی بیاندازد، حرمت معنا ندارد؛ مثلاً حرمت احتکار نمک در نواحی ایران معنا ندارد.^۳

همان گونه که ملاحظه می‌شود اگر چه صاحب جواهر، نصوصی را پیش رو دارد، با این همه با یاری جستن از اصل عدالت، لزوم اجازه ولی را در نکاح دختر رشید باکره نفی می‌کند و همین طور

۱ - محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۱۷۹: «لعل الاعتبار يشهد بسقوط الولاية رأساً ضرورة تحقق الظلم في جبر العاقل الكامل على ما يكرهه».

۲ - همان، ج ۲۲، ص ۴۸۱ به بعد.

۳ - همان.

دامنه موضوع احتکار را به بیش از آنچه که در روایات یاد گردیده است، گسترش می‌دهد و از دو اصل حسن عدل و قبح ظلم به عنوان مشعلی برای روشنایی راه اجتهاد، بهره می‌جوید.

۲- قلمرو تشخیص مصلحت و بیان احکام حکومتی

حکم حکومتی، حکمی است که از سوی فقیه با توجه به مصالح و نیازهای جامعه در زمینه‌های گوناگون و در چارچوب ضوابط شرعی تشخیص داده شده و بیان می‌گردد. از تعریف یاد شده به دست می‌آید که حکم حکومتی دارای سه رکن است، اولاً از سوی فقیه است، ثانیاً با توجه به مصالح جامعه بیان می‌شود، ثالثاً در چارچوب ضوابط شرعی قرار گیرد. بر این پایه، مصالح جامعه پایه و خاستگاه حکم حکومتی است که بایستی در گستره ضوابط شرعی تشخیص داده شود و در طول آنها قرار گیرد و روشن است شناخت مصالح جامعه بستگی آشکاری به شناخت ملاکات و مصالح احکام که همان ضوابط شرعی است، دارد. اگر مصالح و ملاکات احکام روشن نباشد، چگونه می‌توان در چارچوب ضوابط شرع، مصلحت جامعه را تشخیص داد. از آنجا که در پاره‌ای موارد میان مصلحتها تراحم پدید می‌آید، یکی از پایه‌های تشخیص مصلحت، شناخت مهم از غیر مهم و همین‌طور شناخت مهم از مهمتر است و روشن است، بازشناسی هر یک از آنها از رهگذر روشن بودن ملاکات و مصالح احکام امکان می‌یابد. چنانچه ملاکات خرد و کلان احکام و یا دست‌کم ملاکات کلان احکام روشن نباشد، چگونه می‌توان مصلحت جامعه را از میان مصالح متزاحم موجود بازشناخت؟ آیا شناخت مهم یا مهمتر بودن حکمی، راهی به جز شناخت ملاک حکم دارد؟ برای نمونه شناخت این که احترام به مالکیت خصوصی و نگهداری اموال مردم از تخریب آنها، مهمتر است یا تخریب خانه‌های مردم (اگر چه بدون رضایت آنها باشد) و ساختن اماکن مورد نیاز جامعه، با توجه به شناختی است که از ملاک هر یک از دو حکم وجود دارد و مسلماً صدور چنین حکمی در پرتو فهم ملاک هر دو حکم و ترجیح یکی بر دیگری است.

بر این پایه، در نگرش کسانی که ولایت فقیه را پذیرفته‌اند و وظیفه وی را اجرای احکام شرع در جای جای تصمیم‌گیریهایی مرتبط با جامعه می‌دانند، شناخت ضوابط و ملاکات احکام برای او امری ضروری و گریزناپذیر است. ملاکات و مصالح احکام در سنجش با احکام حکومتی مانند قانون اساسی در مقایسه با قانون عادی است، همان‌گونه که قوانین عادی باید در راستای قانون اساسی وضع شوند، فتاوا و احکام حکومتی نیز بایستی در راستای تأمین ملاکات و مصالح شرع قرار گیرند.

ما در این بخش کوتاه به زمینه‌های ضروری و تأثیر شناخت ملاکات احکام در دو قلمرو اجتهاد و احکام حکومتی و همین‌طور حکم و موضوع اشاره می‌کنیم و کاوش و کوشش در این باره را به مجال دیگر می‌سپاریم.

- ۱- تأثیر در باب ترجیح در بحث تراحم احکام؛
- ۲- تأثیر در باب ترجیح در بحث تعارض اخبار؛
- ۳- تأثیر در پذیرش روایات و ایجاد وثوق و اطمینان به صدور آنها؛
- ۴- تصرف در اطلاق یا عموم نصوص و تقیید یا تخصیص آنها؛
- ۵- تأثیر در روشن ساختن مفاد نصوص مجمل و محتمل و ترجیح یکی از آن معانی، با توجه به شناخت مصالح و ملاکات؛

۶- بازشناسی دقیق موضوع و صدق عناوین احکام فقهی؛

۷- تأثیر در تشخیص و جعل احکام حکومتی؛

۸- تأثیر در ترتیب مقدمات فقهی برای استنباط حکم.

در یک سخن کوتاه می‌توان گفت، شناخت ملاکات و مصالح و مفاسد احکام، می‌تواند جهت‌گیری اجتهاد را روشن سازد و مسیر حرکت آن را نشان دهد و اجتهاد را در فضایی روشن و شفاف قرار دهد و مجتهد را تنها با تمسک جستن به یک سلسله قواعد اصولی احیاناً از بی‌راهه رفتن، باز بدارد، اساساً توجه به ملاکات و مصالح و مفاسد احکام خود می‌تواند یکی از ترازها و قواعد اجتهاد به شمار آید که بایستی مجتهد در دستیابی حکم به آن اهتمام ورزد و این سخن تازه و بدیعی نیست بلکه برخی نشانه‌های آن در نوشته‌های فقهی به نام «روح شریعت» یا «مذاق شارع» دیده می‌شود. شاید سخن یاد شده نزدیک به مطلبی باشد که به عنوان «شم الفقاهة» در میان نوشته‌های برخی فقیهان مانند شیخ جعفر کاشف الغطاء مطرح است.^۱

۱ - شیخ جعفر کاشف الغطاء، کشف الغطاء، ص ۳۲: «...و کذا ما یفندح فی ذهن المجتهد من تتبّع الأدلّة بالانبعات عن الذوق السليم و الادراک المستقیم بحیث یکون مفهوماً له من مجموع الأدلّة فانّ ذلك من جملة النصوص، فانّ للعقل علی نحو الحس ذوقاً و لمساً و سمعاً و شماً و نطقاً» توه ایشان با سود جستن از همین سخن در نوشته خود به نام «مصادر الحكم الشرعی» اساساً شم الفقاهة را یکی از مصادر حکم شرعی می‌داند.

ج) عقل و تصرف در نصوص

همان گونه که در پیش نیز گفته شد یکی از زمینه‌های بهره‌گیری از عقل، تحلیل و تصرف در نصوص دینی است و به راستی که یکی از دشوارترین عرصه‌های اجتهاد نیز همین امر است؛ زیرا تا هنگامی که فقیه به ظواهر نصوص عمل کند کار دشواری را پیش رو نخواهد داشت. سنگینی کار هنگامی آغاز می‌شود که بخواهد آیه یا روایتی را از ظاهرش برگرداند و مدلول ظاهری آن را به کنار نهد.

در یک نگاه گسترده دو دسته امور موجب تصرف در ظواهر نصوص می‌گردد، یک دسته قراین لفظی منفصل است و دسته دیگر قراین لبی یا غیر لفظی است. قراین لبی یا غیر لفظی نیز سه امر است، اجماع، سیره عقلا و دلیل عقل. در بحث کنونی دلیل عقل مد نظر است و همان گونه که پیش از این نیز گفته شد، منظور از عقل، هر گونه یافته‌های بشری است که می‌تواند در قلمرو مباحث احکام شرعی مطرح باشد.

تصرف در ظواهر بسیاری از نصوص شرعی، امری گریزناپذیر است و علت آن نیز منطبق نبودن مفاد ظاهری آن با حقایق و وقایع، در گمان مجتهد است. این عدم انطباق از آن روست که همواره فهم متن در چارچوب شخصیت فکری، روانی فهم‌کننده، انجام می‌شود. به طور کلی شخصیت هر فهم‌کننده متن، برخوردار از یک ویژگیهای مشترک و ویژگیهای فردی است. ویژگیهای مشترک همان اصول و معرفت‌های فطری است که همه انسانها از هر تیره و تباری از آن برخوردار هستند و ناگزیر همه متون از سوی هر انسانی در چارچوب آنها فهمیده می‌شود. می‌توان این را به طور مسامحی، نوعی جبر در فهم متون نام نهاد؛ مانند این که خداوند فرموده است «یا ایها الناس اعبدوا ربکم»^۱ و به دلیل عقل، بدیهی گفته می‌شود، منظور از «ناس» کسانی هستند که عاقل، بالغ و قادر هستند.

ویژگیهای فردی، مجموعه باورها و یافته‌های فکری و خصوصیات روانی فهم‌کننده است که در گمان وی مانع می‌شود به مدلول ظاهری نص عمل شود و در تصور وی التزام به ظاهر نص، با یک سلسله حقایق یا واقعیتهای موجود معارض است.^۲ به هر روی می‌توان گفت ضرورت تصرف در

۱ - بقره/۲۱.

۲ - این امر بیانگر این نکته است که اجتهاد می‌تواند امر نسبی باشد و در باره‌ای موارد نوع استنباط از متن با شرایط

نصوص توسط عقل، عدم انطباق نصوص با حقایقی است که در نظام فکری مجتهد وجود دارد و ناسازگاری مدلول نصوص با وقایع موجود است. چنین امری وی را وامی‌دارد تا مدلول ظاهری آنها را کنار بگذارد و با نگاه به آن حقایق وقایع، گونه‌ای توسعه یا تضییق در آنها بدهد. به دیگر سخن، آنچه ضرورت تصرف در نصوص را به گونه‌هایی چون تخصیص یا تقیید و یا توسعه روشن می‌سازد، بایستگی فهم عاقلانه آنهاست، بدین معنا که بایستی نصوص را دست کم در چارچوب یک رشته معرفت‌های بدیهی و نظری دریافت کرد و به تفسیر و تحلیل آنها پرداخت. چارچوبمند بودن فهم بشر یک ضرورت شناخت‌شناسی است. بر این پایه بسا واژه‌هایی در زبان گفتاری یا نوشتاری وجود دارد که به لحاظ ساختار زبانی از گستردگی و شمول و یا نوعی ضیق برخوردار است، با این همه چون گستره فهم آدمی دست کم در حصار معرفت‌های بدیهی عقل است، مفاد الفاظ، تخصیص یا تقیید می‌خورد و ناگزیر نمی‌توان با شمول آنها پایبند بود. این حداقلی است که در این باره وجود دارد و در آن خرده‌گیری دیده نمی‌شود. فراتر از آن، این است که گفته شود از آنجا که اجتهاد چیزی جز تلاش برای دستیابی به مقصود شارع نیست و این تلاش از رهگذر یک رشته شناخت‌های عقلی و نقلی پدید می‌آید، آنچه نهایتاً به عنوان معیار و ضابطه دستیابی به مدار شارع و استنباط حکم پذیرفته می‌شود، قناعت وجدان مجتهد است که پس از به کارگیری یک رشته ترازها و قاعده‌های پذیرفته شده به دست می‌آورد. بر این پایه، بسا در نصوص، عمومات یا مطلقات و یا به طور کلی ظواهری پیدا شود که از نگاه مجتهد با دیگر باورهای عقلی یا نقلی وی ناسازگار است. از این رو آنها را تخصیص یا تقیید می‌زند و یا ظاهر آن را از وجوب به استحباب، برمی‌گرداند.

فقیه روشن اندیش، شیخ طوسی در داوری میان نظریه جواز تخصیص عمومات به دلیل عقل و دیگر دلایلها می‌گوید:

آنچه که بر درستی نظریه نخست صحه می‌گذارد، این است که اگر دلیلی (اگر چه عقلی) موجب علم گردد، بایسته است که عمومات توسط آن تخصیص بخورد.^۱

شهید محمد باقر صدر در یکی از نوشته‌های خود پس از آن که تصریح می‌کند هدف از اجتهاد سازگار ساختن اندیشه اسلامی با رویدادهای زندگی است، می‌گوید، چنانچه مدلول نص در قلمرو مسائل عبادی باشد، بایستی به همان ظهور لغوی یا سیاقی آن بسنده گردد و نبایستی به آن چیزی

افزود ولی چنانچه مدلول نص در قلمرو مسائل اجتماعی باشد، در این صورت بایستی نص را از دریچه فهم اجتماعی و ارتکاز مشترک میان مردم فهمید و بسا چنین فهمی موجب توسعه یا تضییق نص گردد. وی برای نمونه به مسأله تحقق ملکیت در حیازت اشاره کرده می‌گوید، اگر مدلول نص این بود که چنانچه کسی آب چاه یا هیزم را حیازت کرد، مالک آن می‌شود، مدلول لغوی چنین نصی اقتضا می‌کند که در حکم به ملکیت برای شخص حیازت کننده، به همین دو موضوع اکتفا شود ولی چنانچه از دریچه فهم اجتماعی و ارتکاز عقلایی نگریسته شود، حکم به ملکیت منحصر در حیازت آب چاه یا هیزم نیست بلکه در برگیرنده همه ثروتهای طبیعی می‌شود. وی از این امر به تناسب حکم و موضوع یاد می‌کند، بدین معنا که در ارتکاز عقلا به طور کلی، حکم به ملکیت با ثروتهای طبیعی تناسب دارد و منحصر در آب چاه یا هیزم نیست و این دو به عنوان مصداقی از ثروتهای طبیعی در نص آمده‌اند و با ضمیمه کردن ارتکاز مشترک میان عقلا، بایستی حکم به ملکیت را به همه ثروتهای طبیعی گسترش داد و در ظاهر لغوی نص تصرف کرد.^۱

ممکن است اشکال شود، بحث در باره نقش دلیل عقل در تصرف نصوص است ولی آنچه برای نمونه گفته شد، در باره ارتکاز عقلایی است که موجب تعمیم و گسترده‌گی در نص گردیده و روشن است، میان دلیل عقل و ارتکازات عقلایی تفاوت وجود دارد.

در پاسخ گفته می‌شود تحقیق نشان می‌دهد، دست کم شماری از ارتکازات عقلا بر پایه گونه تحلیل عقلانی که در ضمیر ناخودآگاه آنان وجود دارد، استوار هستند و در نهایت به نوعی دلیل عقلی به معنایی که پیش از این گفته شد، برمی‌گردند. مسأله ارتکاز عقلایی در باره حیازت از این دست ارتکازات به شمار می‌آید؛ زیرا چنانچه پذیرفته شود، حیازت چیزهایی؛ مانند آب چاه و هیزم، موجب مالکیت می‌گردد، چنین امری در واقع بر پایه این استدلال استوار است که این امور مالک بخصوصی ندارد و هر کسی آنها را یافت، بویژه چنانچه برای یافتن آنها، جستجو و هزینه کرده باشد، برای وی حق پدید می‌آید و اصل عدالت اقتضا می‌کند که مالک آنها به شمار آید. عقلا بر پایه چنین استدلالی، اگر چه ناخودآگاه حکم به مالکیت کرده‌اند و این ارتکاز یا دلیل عقلی؛ مانند قرینه، موجب می‌گردد در مدلول ظاهر نص تصرف شود و حکم به همه ثروتهای طبیعی گسترش یابد.

بر پایه آنچه گفته شد، به کارگیری عقل در فقه شیعه از ظرفیت شایسته‌ای برخوردار است؛ زیرا

شمار بسیاری از احکام شرع در زمینه‌های حکم عقلی یا حکم عقلایی است و اساساً بخش فراوانی از آنها در این باره ارشادی است و بدین روست که عقل می‌تواند و گاهی باید، عموم یا اطلاق برخی نصوص را تضييق کند و یا در مفاد آنها توسعه بدهد؛ زیرا احکامی که زمام آنها به دست عقل و عقلاست، حدود و قیود و گستره آنها نیز به دست عقل و عقلاست.^۱ بررسی و جستجو در نوشته‌های فقهی گواه روشنی بر این سخن است. فقیهان گرانمایه اگر چه در مباحث اصول، عقل را در جایگاه شایسته آن نشانده‌اند ولی در مباحث فقهی به شایستگی از آن سود جسته‌اند و هر آنچه در مباحث اصول کم گفته‌اند، در مباحث فقه به کار بسته‌اند. این امر پژوهشی شایسته خود را می‌طلبد که بایستی به آن همت گماشت.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

رواق اندیشه ۴

۱۳۳

زمینه‌های بهره‌گیری از

عقل در فقه شیعه